

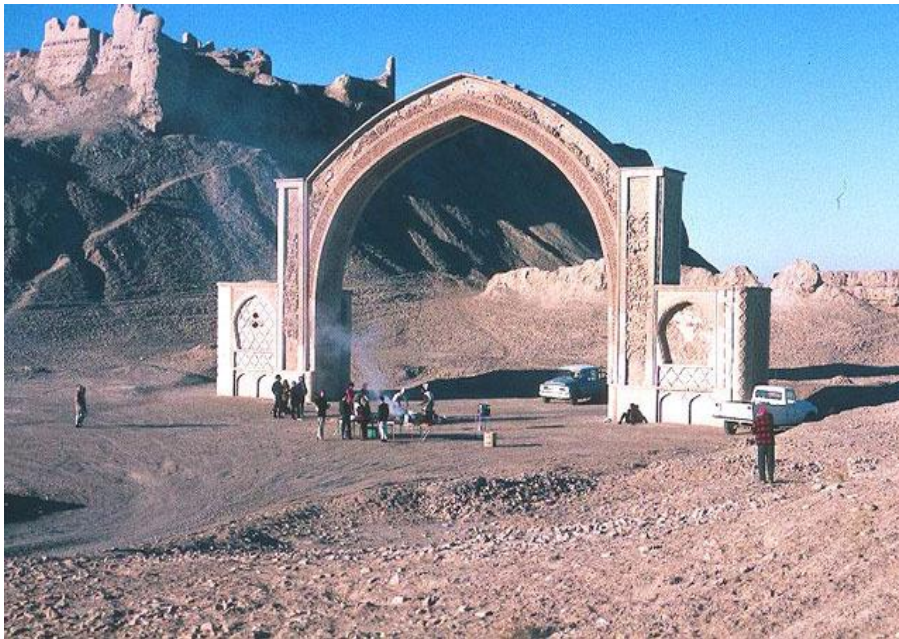


۲۰۲۴ / ۲ / ۶

کانديد اکادميسين سيستاني

بُست پيش آهنگ قيام ها در سيستان قرون وسطی (قسمت اول)

بست در قرون وسطی دومین شهر سیستان بود که در ملتقای دو رود خانه بزرگ هیرمند و ارغنداب موقعیت داشت و جای بازرگانان بودوبگفته مولف حدودالعالم: « بست شهری بزرگ بود بر لب هیرمند، با ناحیتی بسیار، و جای بازرگانان بود و از او میوه‌ها بر می‌خاست که خشک میکردند و به اطراف می‌بردند.»^۱ بست با موقعیت مهم استراتژیکی از سالها قبل شهری پر ماجرا و پرهنگامه بود. از این شهر بارها مردم بر علیه حکومت مرکزی دست به شورش و قیام زده و درد سرهای فراوانی برای عمال و حاکمان عربی مقیم زرنج پدید آورده بود.



سال ۲۲۰ هجری (= ۸۳۵ م) از سالهای تنگ و با ننگ سیستان بود. هیچکس تا آن سال چنین خشکسالی و قحطی را بخاطر نداشت. آب هیرمند از حد بست بکلی خشک شد و قطره‌ئی به سیستان نرسید. تمامی کشت و زراعت مردم، پس از جوانه زدن از خاک، از تشنگی و بی آبی بسوخت رفت.

۱ - حدود العالم، ص ۱۰۳

د پائو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

نخلستانهای زرنج و تاکستانهای طاق و باغستان‌های زاهدان و زالقان و کرکوی و نیشک و قرنبن و غیره از کمبود آب خشکیدند.

همچنانکه خشکسالی شیره جان مردم را مکیده میرفت، گروه‌ها و دسته‌های مختلف اجتماعی بهم نزدیک‌تر می‌شدند، تا آنجایی که برخی از توانگران خدا دوست، در کندوها^۲ و ذخایر گدام‌های خود را بر روی مردم گشودند و مقداری خواربار بمردم ناتوان در راه خدا بذل کردند. در بحبوحه این خشکسالی، مردی از سیستان بنام «ابن حُضین» خروج کرد و مردم بسیار از هر دو گروه (خوارج و عیاران) بدور او جمع شدند.

حسین بن عبدالله سیاری حاکم سیستان عده‌ئی از مشایخ و روحانیون و بزرگان شهر (از قبیل: حسن بن عمرو و شارک بن نصر و عثمان بن عفان و یا سر بن عمار خارجی) را به نزد شورشیان فرستاد تا دست از شورش بگیرند، مگر آنها بدین پیام سیاری توجهی نکردند و بالنتیجه سیاری مجبور به لشکرکشی شد و آنها را بزور شمشیر پراکنده ساخت.^۳ و بعد هم عده‌یی از بزرگان سیستان را به عنوان محرک غایله به خراسان نزد عبدالله بن طاهر فرستاد و او همه را در قلعه هرات زندانی کرد و بدینگونه موقتاً شورش خاموش گشت.^۴

هنوز چاره‌یی برای گرسنگی مردم سنجیده نشده بود که، مردم بست سر به طغیان برداشتند، رهبری مردم بست را شخصی بنام **عبدالله جبلی** به عهده داشت. وی که از سرکردگان خوارج آنجا بود بر حاکم بست عبدالله بن محمد معروف به عبدوس که برادر زاده حسین سیاری میشد، یورش برد و پس از نبردی مختصر، حاکم بست را مجبور به فرار جانب سیستان نمود. حاکم سیستان قوایی تحت قوماندان امیر شرط [قوماندان پولیس] سیستان محمد بن سیف طرابی را به بست فرستاد و او توانست از طریق صلح موقتاً شورش را خاموش کند. اما طولی نکشید که باز مرد دیگری بنام «محمد بن یزید» شورشیان پراکنده بست را جمع کرد و بر علیه عبدوس که مجدداً به بست رفته بود، قیام کرد. این بار عبدوس (عبدالله) پایداری کرد و قیام کنندگان را بقوت سپاه متفرق ساخت.^۵ در همین اوقات سیاری حاکم سیستان نیز وفات کرد (صفر ۲۲۲ هـ) و عبدالله بن طاهر از خراسان، الیاس بن اسد را که قبلاً هم سیستان را دیده بود برای قلع و قمع خوارج به سیستان فرستاد و او هنگامی رسید که شیرازه اوضاع

^۲ - کندو، حکم خم بزرگی را در شکم دیوار دارد که یک سوراخ در پائین دارد و مردم غله خود را در آن ذخیره میکنند و هنوز هم مروج است. علت ساختمان آن در شکم دیوار خانه، جنگها و غارت پی در پی دشمنان است. این نوع ذخایر بخصوص در عهد مغول بسیار رونق گرفته بود.

^۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۴

^۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۵

^۵ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۷

اقتصادی و مالی سیستان از هم گسیخته بود «و هیچ مال اندر بیت المال نمانده بود. از مردمان شهر مالی بستند.»^۶ و سپس به تعقیب خوارج برآمد. خوارج که بعثت قحط و خشکسالی و جنگ های مکرر باحکام خراسانی در سیستان ضعیف شده بودند، روی به کرمان نهادند و بدان سو رفتند.^۷

پس از الیاس بن اسد، اداره سیستان به نصر بن سیاری (پسر عم حسین سیاری) سپرده شد و نصرپسر خود سیاربن نصر را به بست فرستاد تا از امور آنجا واری کند. ولی چون کفایت کافی نداشت، مردم بست بر حاکم جدید شوریدند و وی را پس از برخورد مختصر دستگیر و زندانی ساختند. رهبر این شورش محمد بن واصل نام داشت. نصر سیاری چون از قضیه آگاه شد، چند تن از بزرگان و معاریف سیستان را برای شفاعت و رهایی پسر خود و دلجوئی مردم به بست فرستاد. در میان شفاعتگران سیستان دو نفر نماینده سیاری هم شامل بود که عبارت بودند از محمد بن سیف طرابی امیر شرط سیستان و دیگری با یعقوب راسبی. اینان مردم بست را دلجوئی کردند و بروش ولسی پسر نصر سیاری را با خود به سیستان آوردند. رهبر شورش بست نیز با ایشان به سیستان رفت و مورد استقبال گرم حاکم سیستان قرار گرفت و مجدداً به بست بازگشت.^۸

چندی بعد از طرف عبدالله بن طاهر، ابراهیم قوسی به حکومت سیستان منصوب شد (۲۲۵ هجری = ۸۳۹ م) او چون به سیستان رسید، پسر خود اسحاق را بحکومت بست فرستاد. ابراهیم با تمام فرقه های سیستان روش مسالمت آمیز در پیش گرفت. ولی اسحاق پسر او که تجربه حکومت نداشت، با مردم بست سختگیری میکرد. مردم بست از او شکایت کردند و ابراهیم پسر را باز خواند و بجای او پسر دیگر خود را فرستاد. اما این پسر دوم هم آنقدر بد رفتاری کرد که مردم به پسر اول (اسحاق) راضی شدند و دوباره او را خواستند و او به بست رفت و در آنجا بود تا درگذشت (۲۲۶ هـ = ۸۴۰ م) با مرگ اسحاق و رفتن احمد برادرش بجای او، بست مجدداً طغیان کرد.^۹

هنوز چند صباحی از خشکسالی و قحط ۲۲۰ هجری نگذشته بود و مردم هم درین مدت نتوانسته بودند جبران خساره و خرابی های ناشی از خشکسالی را بنمایند که باز در سال ۲۲۷ هجری (۸۴۱ م) سرمای سخت سیستان را فراگرفت و این سرما بحدی شدید بود که کلیه محصول را دچار آفت ساخت و خصوصاً درختان میوه و تاکستان انگور را بکلی سیاه و خشک کرد و نه تنها به

^۶ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۸

^۷ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۸

^۸ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۹

^۹ - تاریخ سیستان، ص ۱۸۹

محصولات سردرختی و زیر درختی صدمه رسانید، بلکه مردم را نیز دچار بیماری و مرگ و میر مرض و با ساخت.^{۱۰}

حکومت عبدالله بن طاهر در این مصیبت، هیچگونه کمکی ب مردم نکرد و حاکم سیستان ابراهیم قوسی و پسرانش هم با استفاده از موقع، مشغول بیع و شرای زمین و ضیاع و سرای بودند و محله حوربندان را در حومه زرنج از مالکان آن خریدند و متعلق بخود ساختند، و بدینگونه از گرسنگی مردم سوءاستفاده کردند. بخصوص که طاهر هم بعد از مرگ پدرش عبدالله (۲۳۰ هـ) ابراهیم را در سیستان ابقا کرد و او با خاطر جمع، احمد پسر سختگیر خود را بحکومت بست فرستاد، تا مالیات سالهای گذشته را از مردم جمع کند. چون مردم بست از پیش احمد را میشناختند و از او دل خوشی نداشتند، همینکه شروع به جمع‌آوری مالیات کرد، مردم هم دست به شورش زدند و بر ضد احمد قیام کردند.

دهه ۲۳۰ هجری از دهه‌های طوفان زای تاریخ سیستان محسوب می‌شود. مدتها بود که هر روز خبرهای نامساعدی از «بست» به زرنج میرسید. ابراهیم فرمانروای سیستان در ابتدا به این خبرها وقعی نمی‌نهاد تا اینکه روزی پیکی تندرو به کاخ ابراهیم آمد و خبر داد که مردم بست قیام کرده و سراسر شهر به طغیان برخاسته است. این قیام را که عیاران بست براه انداخته بودند، مردی بنام «عشان بن نصر»^{۱۱} از روستای بولان آن را رهبری میکرد.

حاکم سیستان ابراهیم با اطلاع این خبر دریافت که خاموش کردن این آتش از دست پسر او احمد پوره نیست، لذا سپاهی تحت قومانده یکی از نزدیکترین مردان خود بنام سلیمان بن بشیرحافی روانه بست کرد تا در دفع شورش عشان، احمد را یاری دهد. سلیمان به بست رسید و پس از نبردی خونین موفق به پراکندن شورشیان شد. دسته‌ئی از مردم را که در شورش شرکت داشتند، دستگیر کرد و «عشان» را که بقول صاحب تاریخ سیستان «مردی بزرگ بود و اصیل و از سیستان بود»^{۱۲} دستگیر کرده کشت و سر او را به سیستان نزد ابراهیم فرستاد. ابراهیم دستور داد تا «سر عشان را بردار کردند» بدینگونه او میخواست رعب و وحشتی را در دل مخالفین افکند و پایان شورش سرکوب شده را اعلام دارد. ولی عیاران سیستان وقتی سر عشان را بر دار دیدند، دست به تظاهراتی زدند و سرپیشوای خود را گرفته با احترام تمام آنرا به گور کردند و هیچ کس از محاظان و ماموران امنیتی هم جرأت نکرد جلو هیجان مردم را بگیرد. طولی نکشید که، بست دوباره کانون هیجان و

^{۱۰} - تاریخ سیستان، ص ۱۹۰

^{۱۱} - در تاریخ سیستان عشان برادر صالح گفته شده و نام پدر صالح نصر آمده و بهار آنرا زیباروی معنی کرده ، اما در بعضی منابع دیگر اسم پدر صالح "نصر" ضبط شده است.

^{۱۲} - تاریخ سیستان، ص ۱۹۱

طغیان گشت. این بار مردی بنام «احمد قولی» که یکی از عیاران سرشناس بود، رهبری طغیان را بدوش گرفت و دیری نگذشت که «عیاران و مردان مرد بسیار باو جمع شدند چه از بست و چه از سیستان.»^{۱۳}

و همه بر ضد احمد بن ابراهیم قوسی برخاستند. ابراهیم برای اینکه اوضاع را آرامتر سازد، پسر سختگیر خود احمد را از بست فرا خواند و حاکمی نرمتر بنام «یحیی بن عمرو» که مردی محترم بود به آن صوب فرستاد و «او مردمان را بنواخت و بدو آرام گرفتند.»^{۱۴} ولی دوران این آرامش کوتاه بود، و اصولاً یحیی بن عمرو هم با اینکه حاکم برگزیده ابراهیم بود، نمیتوانست تمام تمایلات و نظرهای ابراهیم را برآورده کند. زیرا ابراهیم میخواست که یحیی کلیه دسته‌های مخالف را از میان ببرد، ولی یحیی میل داشت با مردم مدارا کند.

ابراهیم پس از مدتی که اوضاع بست آرام شد یحیی را معزول کرد و پسر خویش احمد را مجدداً به آنجا فرستاد و او هم سلیمان بن بشیرحنفی را که از نزدیکان او بود اختیار داد تا شهر را در تسلط خویش گیرد و مردی را بنام «خاقان البخاری» مامور جمع‌آوری خراج و بقایای مالیات سالهای قبل کرد. این مرد برای وصول مالیات مردم را شکنجه داد تا باصطلاح قصد احمد را از گرده مردم ناتوان گرفته باشد و ضمناً خوش خدمتی خود را به احمد نیز نشان بدهد. ولی نتیجه این عمل او، آن شد که مردم بدور «بشار بن سلیمان» که از بزرگان و معاریف شهر بست بود، جمع شوند تا بر ضد احمد بن ابراهیم قیام کنند. بشار هم بجنگ احمد برخاست و پس از نبردی مختصر، احمد را بجانب سیستان فراری ساخت و خود «شهر بست فرو گرفت و بر مردم جور کرد.»^{۱۵} حمد قولی رهبر طغیان درین روزها مجبور بفرار شده بود و مردم دنبال رهبر دیگری میگشتند تا از کوشش‌های خود برای دفع ظلم بشار استفاده کنند. درین وقت «صالح بن نصر» (برادر عشان) شهید را به پیشوائی خود برگزیدند و همه دسته‌های سیاسی شهر به او کمک کردند و «مردم بسیار با او جمع شد از سیستان و بست- و یعقوب بن لیث و عیاران سیستان او را قوت کردند.»^{۱۶}

این اولین باری است که از یعقوب لیث در وقایع سال ۲۳۲ هـ سیستان نام برده می‌شود و بدون شک وجود او و عیاران سیستان در پیروزی صالح بن نصر بستی نقش سازنده و تعیین کننده داشته

۱۳ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۱

۱۴ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

۱۵ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

۱۶ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۴

است. چنانکه در نخستین جنگی که با بشار روی داد، بشار کشته شد و بست یکباره به دست صالح بن نصر افتاد^{۱۷}. و صالح، مقام سرهنگی بست را به یعقوب سپرد.^{۱۸}

مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان جای دیگری به قوت و نقش یعقوب اشاره کرده میگوید: «و کار صالح بن نصر به بست بزرگ شد و این همه بقوت یعقوب بن لیث و عیاران سیستان بود، و این ابتدای کار یعقوب بود. و مردمان بست اندر محرم سنه ثمان و ثلثین و مایتی (۲۳۸ هـ) صالح بن نصر را بیعت کردند و خراج بستن گرفت و سپاه را روزی همی داد.»^{۱۹}

قیام بست بر ضد حاکم دست نشانده خراسان، البته کاری شگرف بود، ولی مسلم بود که این کار زمانی نتیجه میدهد که شهر «زرنج» کرسی سیستان (که در آن روزها مطلقاً بنام سیستان خوانده میشد) نیز بدست قیامکنندگان افتد. علاوه بر این هنوز در اطراف بست و شهرهای نزدیک آن، فرقه‌هایی بودند که خیال مخالفت داشتند. ابراهیم قوسی نیز مسلماً خود را برای سرکوبی صالح و یاران او آماده میساخت. بهر حال آینده این اقدام تهورآمیز هنوز بر هیچکس روشن نبود. (باقی دارد)

^{۱۷} - تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

^{۱۸} - گردیزی زین الاخبار، ص ۶-۷

^{۱۹} - تاریخ سیستان، ص ۱۹۳